

تحلیل علت وجودی عراق از دیدگاه نظریه روزنتال و کوهن

حسین ربیعی (استادیار گروه جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران، نویسنده مسئول)

rabiee@khu.ac.ir

ساکار شیرزاد (دانش آموخته کارشناس ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران)

sakar.shirzad@gmail.com

چکیده

علت یا علل وجودی و طرح یک اندیشه‌ی سیاسی فراگیر از ملزومات اولیه‌ی بنیاد نهادن یک کشور و ضامن نهایی بقا و یکپارچگی آن است. عدم توصیف و تبیین صحیح و پیوسته این مفهوم در ذهن و فکر ملت، تزلزل پایه‌های حکومت را تدریجاً در پی خواهد داشت. علت وجودی از مؤلفه‌های مادی و غیر مادی بسیاری ایجاد می‌شود. یکی از نخستین وظایف حکومت‌ها ایجاد، زنده‌نگه داری و بازتولید پیوسته این مؤلفه‌هاست تا از این راه پیوند و انسجام ساکنین سرزمین را مستحکم کنند و پایداری و بقای کشور را تضمین کنند. این نوشتار جایگاه و وضعیت علت وجودی عراق را بر پایه نظریه روزنتال و کوهن مورد کندوکاو قرار می‌دهد. پیشفرض مقاله این است که ناتوانی حکومت‌های مختلف عراق در ارائه یک اندیشه و علت وجودی فراگیر، موجب جلوگیری از شکل‌گیری یک هویت ملی یکپارچه و مورد پذیرش در میان ساکنان کشور عراق شده است و این خود سبب‌ساز ناکامی عراق در به سرانجام رساندن فرایند دولت - ملت‌سازی شده است. این مقاله به روش توصیفی تحلیلی انجام شده است و اطلاعات مورد نیاز از راه مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی گردآوری شده است.

واژه‌های کلیدی: علت وجودی، دولت - ملت‌سازی، عراق.

مقدمه

علت یا علل وجودی، اساس شکل‌گیری کشور است و حفظ و بقای آن در گرو خلق اندیشه‌ی سیاسی فراگیر و پایدار در ذهن تمامی افراد ملت است. هیچ کشوری بدون علت بر روی نقشه‌ی سیاسی جهان ظاهر نمی‌شود و در صورت ایجاد یک اندیشه‌ی سیاسی فراگیر توسط حاکمان و پذیرش آزادانه‌ی آن توسط همه مردم می‌توان به پایداری و ماندگاری آن به عنوان یک کشور یا دولت - ملت در ساختار

نظام بین‌الملل امیدوار بود؛ در غیر این صورت، بقای کشور تدریجاً، نه تنها از طرف گروه‌های معارض داخلی، بلکه از طرف همسایگان و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به چالش کشیده خواهد شد که حاصل آن، بروز ناامنی و بحران‌های سیاسی، اجتماعی پی در پی است. تجربه‌های تاریخی نمونه‌های بسیاری از سقوط نظام حاکم و تجزیه‌ی کشورها در اثر نبود علت وجودی فراگیر نشان می‌دهد.

کشور عراق از فروپاشی امپراتوری عثمانی بعد از جنگ جهانی اول بوجود آمد؛ این کشور بدون توجه به وجود زمینه‌ای برای ایجاد یک علت وجودی فراگیر در آن و با وجود تنوعات هویتی و قومی - مذهبی، از این امپراتوری جدا و به صورت کشوری مستقل بر روی نقشه‌ی سیاسی جهان ظاهر گشت. کریمی‌پور می‌نویسد «جمعیت به شدت ناهمگن عراق، این دولت - ملت را از داشتن علت وجودی، آرمان مشترک سیاسی و سایر عوامل ملت‌سازی فقیرتر ساخته است» (Karimi Pour, 2000: 46,47). از ابتدای پیدایش عراق، این کشور یا دچار دگرگونی‌های کودتاگونه داخلی و یا درگیر جنگ و درگیری با همسایگان بوده است. در بعد خارجی هشت سال جنگ با ایران را رقم زده، کویت را اشغال کرده است و سرانجام مورد حمله آمریکا و همپیمانانش قرار گرفته است. در بعد داخلی به ویژه در زمان صدام، حکومت مرکزی بارها با گُردها و شیعیان این کشور درگیری داشته و تنها از راه فشار و سرکوب، این کشور روی آرامش را دیده است. نشانه تأیید کننده این ادعا هم این است که بلافاصله با ضعیف شدن دولت مرکزی، بخشی از این کشور در تصرف داعش قرار گرفت و گُردها هم تقریباً خودمختاری کامل دارند. این وضعیت خاص عراق موجب بی‌ثباتی این کشور شده است و از آنجا که ایران همسایه این کشور است، همواره این ناآرامی‌ها و بی‌ثباتی‌ها پیامدهایی بر ایران داشته است. آشکار است که همجواری با یک کشور باثبات و توسعه‌یافته به خوبی می‌تواند اثرات مثبتی را بر سیاست داخلی و خارجی کشور بگذارد. حال این سؤال پیش آمده، که عراق در نبود اندیشه‌ی سیاسی فراگیر و با داشتن علت وجودی ضعیف، در کنار جمعیتی ناهمگن و ناسازگار، چگونه قادر به ماندگاری در ساختار ژئوپولیتیکی منطقه و جهان به صورت یک واحد سیاسی - جغرافیایی مستقل خواهد بود؟ پیشفرض مقاله این است که نبود عناصر فرهنگی و تاریخی لازم برای شکل دادن به هویت ملی، ناتوانی دولت‌های عراق در ایجاد اندیشه‌ی سیاسی فراگیر و تأسیس این کشور بنا به منافع و خواست قدرت‌های خارجی؛ ماندگاری این کشور در ساختار ژئوپولیتیک منطقه را منوط به خواست و شرایط خارجی کرده است.

پیشینه تحقیق

در مورد وضعیت عراق مطالعات زیادی انجام شده است. با این که در مورد علت وجودی عراق تحقیق مشخصی انجام نشده است، اما هویت عراقی‌ها بارها مورد مطالعه بوده است. در کتاب سامان سیاسی در عراق جدید پس از بحث و بررسی وضعیت داخلی عراق اینگونه آمده است: یک نظام فدرال مبتنی بر تقسیمات قومی یا مذهبی می‌تواند بحران هویت را وخیم‌تر سازد. رژیم جدید با تأکید بر قومیت، مذهب، قبیله و یا هر مشخصه دیگر، هویت "عراقی" را کم‌ارزش نموده است (Weber, 1976 & Anderson, 1991). اظهار تأسف فیصل درباره عراقی‌ها در حال حاضر نیز صادق است. [از عراقی‌ها چیزی باقی نمانده جز توده‌ای غیر واقعی از انسان‌ها، افرادی که از هر نوع ایده وطن‌پرستانه محرومند...].

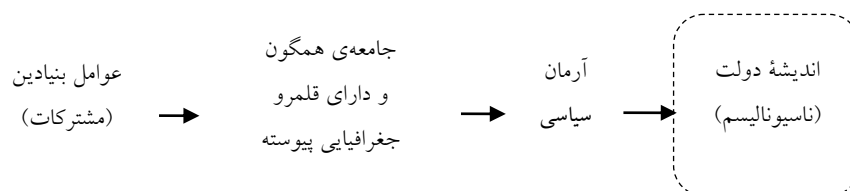
هویت "عراقی" نسبت به نسل‌های گذشته ضعیف‌تر شده است (Haji-yousefi & Nakash, 1994). در کتاب Soltani-nejad, 2007: 164,165. در کتاب عراق پس از سقوط بغداد آمده است: هویت متمایز قبیله‌ای یکی دیگر از ویژگی‌های اساسی جامعه عراق است که به رغم روند نوسازی چند دهه اخیر پابرجا بوده و تا حد زیادی زنده مانده است و اعتقاد بر این است که تعدادی از قبایل بزرگ، نقش کم و بیش قابل توجهی در سیاست مرکزی و محلی عراق بازی می‌کنند (Ahmadi, 2005: 73). در همین راستا در کتاب جغرافیای کشور عراق با تأکید بر مسائل ژئوپلیتیک آمده است: ساختار قبیله‌ای فی‌الذمه چالشی در برابر دولت مرکزی و رقیبی برای پابندی وفاداری اتباع نسبت به آن است (Nami, & Mohammad Pour, 2008: 318). در بخشی دیگر با عنوان فقدان وحدت رهبری و ضعف در تکوین ملیت عراقی "قومی" اینگونه بیان می‌کند که با نگاهی گذرا به تاریخ استقلال عراق از زمان تأسیس آن، در می‌یابیم که هیچ‌گاه پدیده‌ای به نام ناسیونالیسم عراقی و ملی‌گرایی در این کشور فرصت رشد نیافته است (Nami, & Mohammad Pour, 2008: 322). در کتاب جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا در نتیجه‌گیری بخشی با عنوان سیر تکاملی نظام دولت: تجزیه سرزمین نیز آورده شده است که در خاورمیانه مرکزی، مداخله اروپاییان بیشترین تأثیر را بر روی نقشه سیاسی گذاشت و آن به‌وجود آوردن کشورهای مثل سوریه، عراق، اردن و لبنان و بعدها اسرائیل بود. عراق، سوریه و اردن همه به نحوی از نظر شرایط جغرافیایی، دولتهایی نامساعد بودند و با واقعیات جغرافیایی سازگاری نداشتند (Drysdale & Blake, 2007: 96). مروری گذرا بر این منابع و مطالعه منابع دیگری از همین دست همچون تاریخ نوین عراق از فب مار، تحلیلی بر ژئوپلیتیک ایران و عراق: عزت‌اله عزتی، سیاست و حکومت در خاورمیانه، خاورمیانه

معاصر، روابط بین‌المللی خاورمیانه و غیره روشن می‌نماید که غالب نویسندگان تاکنون در رابطه با علت وجودی عراق صرفاً به بیان نظرات سطحی بسنده نموده و به ریشه‌یابی عمقی آن نپرداخته‌اند که این امر ضرورت تحقیق و واکاوی موضوع مدنظر در مقاله فعلی را از دیدگاه روزنتال و کوهن مهیا ساخته است.

چارچوب مفهومی و نظری

پیدایش و دوام کشور

به طور سنتی کشور و اندیشه‌ی مربوط به آن، بنیان جغرافیای سیاسی را شکل داده‌اند (Blacksell, 2010: 60). دولت به مثابه‌ی کانون مطالعاتی رشته‌ی جغرافیای سیاسی و عالی‌ترین نمود فضایی اندیشه‌ی سیاسی از بدو پیدایش تاکنون مورد پژوهش و واکاوی جغرافیدانان سیاسی بوده است (Kavianirad, 2010: 16). زیربنای تشکیل کشورها اندیشه‌ی سیاسی و علت وجودی است، اما قبل از هر چیز باید خاطر نشان کرد که علت وجودی و اندیشه‌ی سیاسی را همیشه نمی‌توان به جای یکدیگر به کار برد؛ چون در برخی موارد این دو از یکدیگر متفاوتند. برای مثال، برتری نژاد سفید علت وجودی جمهوری آفریقای جنوبی بود، در حالی که این حکومت چون فاقد یک اندیشه‌ی سیاسی همه‌گیر بود، نتوانست وفاداری و تابعیت گروه اکثریت را به خود جلب کند. افزون بر این، اندیشه‌ی سیاسی حکومت ممکن است با تغییر حکومت و دست به دست گشتن قدرت از گروهی به گروه دیگر متحول گردد؛ در حالی که علت وجودی آنها تغییر نکرده است. اندیشه‌ی سیاسی حکومت نیروی است برتر از تمام تفاوت‌های فرهنگی و جغرافیایی در یک کشور؛ در نتیجه نیروی وحدت‌بخش است که آثار نیروهای تجزیه‌گر را خنثی می‌کند. کوشش هیأت حاکمه برای دستیابی به یکپارچگی ملی، در واقع شکل دادن به یک اندیشه‌ی سیاسی است (Mirheydar, 2003: 88).



نمودار ۱- فرایند پیدایش اندیشه‌ی دولت

Rescore: Hafeznia, 2002, p: 25

جغرافیدانان سیاسی، مطالعه‌ی یک کشور یا دولت را با بررسی علت پیدایش آن، که اندیشه‌ی بنیادین تأسیس دولت^(۱) به شمار می‌رود، آغاز می‌کنند و اینکه تا چه اندازه گسترش فضایی ملت بر گسترش فضایی - جغرافیایی دولت و کشور منطبق است (Dikshit, 1995: 172) و چه عواملی بر یکپارچگی ملی و ایجاد هویتی مستقل تأثیر می‌گذارد و این عوامل تا چه اندازه پوشش جامعی برای آحاد سکنه‌ی سرزمین ایجاد می‌کند (Hafeznia, 2002: 13). دولت‌ها پس از پیدایش، برای ادامه‌ی حیات خود به هماهنگی و هم‌سویی افراد ملت نیاز دارند و تحقق این امر موقوف به این است که دولت با تبلیغ ضرورت پیدایش یا اندیشه‌ی سیاسی خود، تابعیت مردم نواحی مختلف کشور را جلب کند و هویت ملی کشور را شکل دهد (Mirheydar, 1994: 93).

علت وجودی و اندیشه‌ی سیاسی

پیدایش حکومت نشاندهنده پیشرفتی چشمگیر در رابطه‌ی میان جامعه و سرزمین است. حکومت، ضرورتاً یک نهاد سرزمینی است (Muir, 2000: 63) و اما هر حکومتی به اعتقاد هارتشورن می‌بایست برای مردم خود دلیل وجودی ارائه کند که یقیناً متکی بر تمایلات و ارزش‌هایی است که مردم نواحی مختلف دارا می‌باشند (Taylor, 2000: 12). این تمایلات را می‌توان مذهب، زبان، ادبیات، خاطرات تاریخی و شکل دولت در نظر گرفت (Pounds, Norman, 1963: 13). بنابراین همبستگی مردم، به کشور، یک هویت ملی منحصر به فرد می‌دهد که پس از پیدایش در بقای آن نیز مؤثر است؛ ولی این وضع در خصوص کشورهایایی که به طور مصنوعی و در نتیجه‌ی سیاست بین‌الملل یا تصمیم‌گیری قدرت‌های خارجی به طور یک‌جانبه موجودیت می‌یابند، فرق می‌کند. این گونه کشورها اگر بخواهند باقی بمانند و تجزیه نشوند، باید اندیشه‌ی سیاسی جدیدی که منافع آحاد ملت را تأمین می‌کند ارائه دهند (Mirheydar, 2003: 87,88). وجود چنین اندیشه‌ای به گفته‌ی هارتشورن برتر از تمام تقسیمات فرهنگی، جغرافیایی و نظایر آنهاست (Drysdale, & Blake, 2007: 239). و در واقع، مفهومی است که موجودیت دولت را توجیه می‌کند (Hartshorne, 1950: 111).

به باور هارتشورن، اندیشه‌ی حکومت^۱ ممکن است در طول و یا عرض کشور گسترش یابد و یا ممکن است مرزهای کشور را در بر نگیرد. بنابراین هر چه میزان جمعیتی که از اندیشه‌ی حکومت حمایت نمی‌کنند، بیشتر باشد، آینده‌ی کشور احتمالاً از امنیت کمتری برخوردار خواهد بود (Muir, 2000: 200).

1. State idea

بنابراین به هم پیوستن یک ملت را می‌توان به دو انگیزه‌ی دیالکتیک ربط داد: نیروهای گریز از مرکز و نیروهای گراینده به مرکز. هارتشورن مانند گاتمن و دیگران، نیروهای گراینده به مرکز را عامل پیدایش کشورها و علت وجودی آنها دانسته است با این تفاوت که از دیدگاه او نیروهای گراینده به مرکز، مشخصه‌های مادی موجودیت سرزمینی حکومت است در حالیکه گاتمن آن را از گروه عوامل ایکونوگرافیک و معنوی می‌داند و آن را در باورهای مردم یک کشور جستجو می‌کند (Mojtahedzadeh, 2002: 34,35).

به طور کلی، به استدلال هارتشورن، در درون کشور و در هر لحظه‌ای، توازن خاصی میان نیروهای «مرکزگرای»^۱ و «مرکزگرا»^۲ وجود دارد. به طوری که اگر نیروهای مرکزگرای را بدون نظارت هر گونه سیستم متعادل‌کننده‌ای به حال خود واگذاریم موجب فروپاشی کشور می‌شوند. اما در مقابل، نیروهای مرکزگرا در جهت عکس عمل کرده و اجزای کشور را به هم نزدیک می‌کنند و اما در این میان، مهم‌ترین نیروی مرکزگرا چیزی بود که هارتشورن آن را علت وجودی^۳ حکومت نامید (Muir, 2000: 199).

ملت‌سازی

ملت‌سازی راهکاری برای شکل دادن به اندیشه‌ی سیاسی دولت است. درجه‌ای که این کوشش به موفقیت می‌انجامد تا حدودی به ماهیت و هدف‌های رهبری سیاسی کشور بستگی دارد. دولتی که یک پادشاه موروثی سنتی آن را اداره می‌کند، با دولتی که آن را یک رهبر محبوب و فرهمند راهنمایی می‌کند و دولتی که یک حزب سیاسی که بر پایه‌ی ایدئولوژی توده‌ها تشکیل شده، آن را اداره می‌نماید، همه از نظر تجربه‌ی ملت‌سازی با یکدیگر متفاوت‌اند (Drysedale, & Blake, 2007: 239). فرایند ملت‌سازی در مغرب‌زمین و به تبع آن سایر نقاط جهان، یکی از روش‌های تعیین مرزهای سیاسی برای کشورها در برهه‌هایی از زمان نظیر پس از فروپاشی امپراطوری ناپلئون، پس از جنگ جهانی اول، تجزیه امپراطوری عثمانی و رهایی از استعمار کهن انگلیس و فرانسه، فروپاشی کمونیسم و... بوده است (Zaree, 2012: 58). از سویی دیگر اغلب محققان و متخصصان حوزه‌ی علوم انسانی، ظهور ملت را ناشی از تکوین بورژوازی و شکافتن پوسته‌ی فئودالیسم، در نتیجه انقلاب صنعتی می‌دانند که سمبل حقوقی آن، قرارداد وستفالیاست (Ibid in Naqhibzadeh, 2012: 63). از این رو دوران گذار به حکومت سرمایه‌داری،

1. Centrifugal force
2. Centripetal force
3. Raison d'etre

دوران ملی‌گرایی، ملت‌سازی و آغاز عصر حاکمیت توده‌ها نیز بود و گسترش آموزش همگانی نیز که برای توسعه‌ی صنعتی و تجاری ضروری بود، به شکل‌گیری توده‌ها و آرزوهای توده‌ی مردم کمک می‌کرد. بنابراین آموزش از طریق آشنا ساختن توده‌ها با شکلی خاص و ملی‌گرایانه از تاریخ و فرهنگ ملی در تکامل و تبدیل اجتماع حکومتی به ملت کمک کرد (Muir, 2000: 142). با توجه به اینکه تنوع و تکثر، بخش جدایی‌ناپذیر هویت عمده‌ی دولت‌های امروزی است، بیشتر دولت‌ها از آغاز پیدایش با بهره‌گیری از ابزارهای گوناگون به دنبال تقویت نیروها و نمادهای مرکزگرا و تضعیف نیروهای مرکزگریز بوده‌اند و واقعیت آن است که در مقوله‌ی همسان‌سازی ملی، سیر دولت‌سازی و ملت‌سازی کامیابی چندانی نداشته است (Kavianirad, 2010: 15).

از نیمه دوم قرن بیستم تقریباً همه نظریاتی که در جغرافیای سیاسی در زمینه شکل‌گیری کشور ارائه شده است نقش مردم را در فرایند کشورسازی و در حیات سیاسی کشورها بسیار برجسته دانسته‌اند. شاید دلیل اصلی این امر پیدایش تعداد زیادی کشورهای مستقل بعد از جنگ جهانی دوم بوده است. بیشتر این کشورهای مستقل در اثر مبارزاتی شکل گرفته است که در این کشورها بر علیه کشورهای استعمارگر رخ داده و به نوعی مشروعیت استعمارگران را برای اداره سرزمین‌های مستعمره به چالش کشیده است (Rabiee, 2004: 23). این نظریات در جدول ۱ به طور خلاصه آورده شده است. اما جالب‌ترین این نظریات نظریه روزنتال و کوهن است که فرایند ملت‌سازی را در قالبی جغرافیایی سیاسی آورده است و به درستی نشان داده است که چگونه فضای جغرافیایی در همراهی با فرایندهای سیاسی می‌تواند زمینه پیدایش یک کشور یا آنگونه که آنها نامیده‌اند منطقه عمل سیاسی را فراهم کند. این نظریه که مبنای نظری این مقاله است در مطلب بعدی تشریح شده است.

جدول ۱ - نظریات جغرافیای سیاسی از دهه ۱۹۵۰ تاکنون

نام نظریه	نظریه پرداز و سال انتشار	ایده اصلی و مورد تأکید صاحب نظریه
کارکردی	ریچارد هارتشورن ۱۹۵۳	تشکیل کشور تحت تأثیر نیروهای متمایل به مرکز و فروپاشی آن در اثر نیروهای گریز از مرکز
نمادنگاری و حرکت	ژان گاتمن ۱۹۵۴	تشکیل کشور تحت تأثیر نیروهای معنوی و فروپاشی تحت تأثیر چرخش و حرکت و تحوّل جمعیت

ادامه جدول ۱

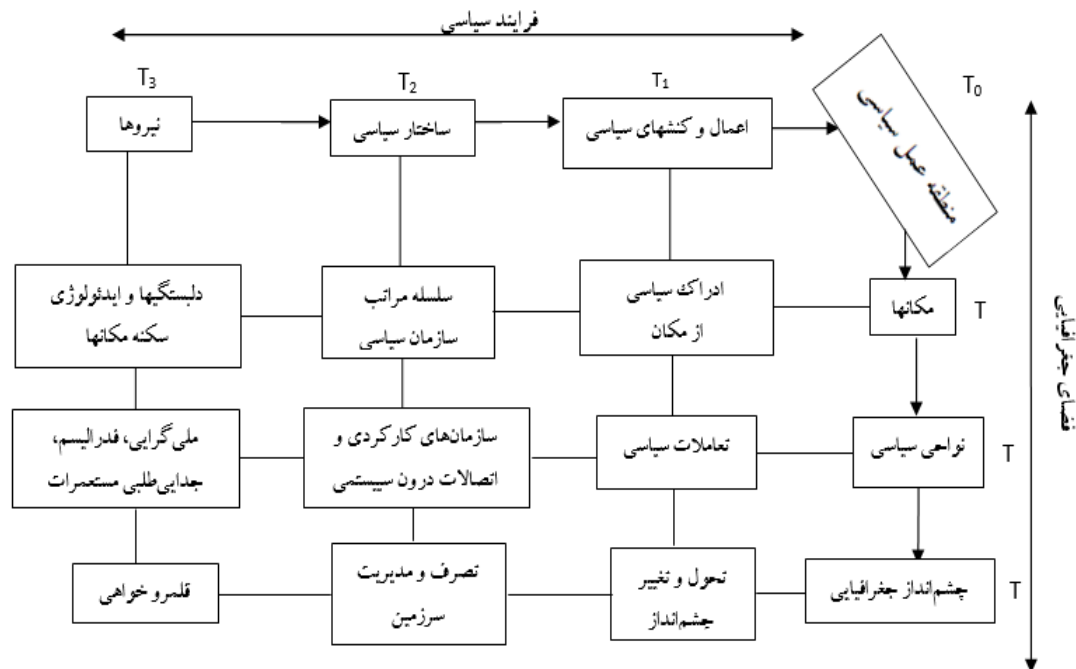
نام نظریه	نظریه پرداز و سال انتشار	ایده اصلی و مورد تأکید صاحب نظریه
میدان متحد	استفان بی جونز ۱۹۵۴	تشکیل کشور در یک فرایند ۵ مرحله‌ای شامل: اندیشه، تصمیم، حرکت، میدان، کشور
تجمیع و تجزیه	کارل دویچ ۱۹۵۳	تشکیل کشور در ۸ مرحله از کشاورزی معیشتی به بیداری قومی و تشکیل کشور
تحلیل فرایند سیاسی	روزنتال و کوهن ۱۹۷۱	ترکیب فضای جغرافیایی و فرایند سیاسی در طی زمان و ایجاد چشم‌اندازهای سیاسی مستقل

Rescore: Rabiee, 2004, P: 23

نظریه تحلیل فرایند سیاسی روزنتال و کوهن

این نظریه توسط روزنتال و کوهن از جغرافی دانان سیاسی معاصر در سال ۱۹۷۱ ارائه شده است. این نظریه ترکیب دو عامل اصلی فضای جغرافیایی و فرایند سیاسی در عامل بعدی یعنی زمان را عامل تشکیل کشور و استقرار دولت می‌داند. بر اساس این مدل بازیگران سیاسی در درون سیستم سیاسی و بر پایه ادارک موقعیتی^۱ به فرایندها شکل می‌دهند یا فرایندهای سیاسی را می‌آفرینند. بر اساس این نظریه، نیروهای اجتماعی از طریق قلمروسازی تحت تأثیر ایده‌هایی مانند فدرالیسم، ملی‌گرایی، جدایی طلبی، و... که با توجه به علاقه به مکان ایجاد شده‌اند، با تصرف سرزمین، ایجاد سازمانها و پیوندهای درون سیستمی و تشکیل سازمانهای سلسله مراتبی، ساختار سیاسی خاصی را شکل داده و به تغییر و تحول چشم‌اندازها و ایجاد تعاملات و کنشهای سیاسی با نواحی سیاسی، مکانها و دیگر چشم‌اندازهای جغرافیایی پرداخته و از این طریق به توسعه سیاسی و انجام اعمال سیاسی می‌پردازند. بدین ترتیب در این نظریه مردم یا نیروهای اجتماعی نقش بسیار مهمی در روند شکل‌گیری حکومت و سازمان‌های سیاسی داشته و وجود آنها و علایق و خواسته‌های آنها در ساختار سیاسی بسیار مهم است (Rabiee, 2004: 21). این مدل که مبنای این پژوهش قرار گرفته است به شکل زیر می‌باشد:

1. Locational perspective



شکل ۱- مدل تحلیل فرایند سیاسی از: روزنتال و کوهن.

Rescore: Cohen & Rosenthal, 1971, p: 13

کوهن و روزنتال برخلاف دیدگاه‌های سنتی در جغرافیای سیاسی که فقط بر فرم (چشم‌انداز، منطقه سیاسی، ناحیه سیاسی و کشور) تأکید می‌کردند، به فرایند توجه کردند تا از طریق آن به فرم برسند. تأکید بر فرایند باعث علت‌یابی و آشکارسازی رابطه علت و معلولی پدیده‌ها می‌شود. بهره‌گیری از فرایند، توأم با نگاه سیستمی است. نگاه سیستمی مشخص می‌کند که هر یک از عناصر چه سهم و نقشی در خلق پدیده یا پدیده‌ها داشته‌اند و رابطه پدیده‌ها در یک نظام کل چگونه است. بنابراین، با این نگرش، کوهن و روزنتال خواسته‌اند با نگاهی نظام‌مند نقش هر یک از عوامل سیاسی و انسانی را در ایجاد و تغییر فضای جغرافیایی طی یک فرایند مشخص کنند (Veicy, 2015: 182,183). نکته اساسی در تحلیل فرایند سیاسی بر این اساس، تحلیل کارکرد سیستم می‌باشد.

اساس سیستم سیاسی در این مدل، نیروهای اجتماعی هستند که سازمان سیاسی را در یک محیط مشخص تشکیل می‌دهند. در چنین شرایطی سیستم سیاسی می‌تواند بعنوان تولید نهایی و نتیجه فرایندهایی باشد که خود انسانها به لحاظ سیاسی در محیط فیزیکی و اجتماعی خود تشکیل می‌دهند (Dikshit,

182: 1994). فرایندهای سیاسی از نیروهای اجتماعی تشکیل‌دهنده زندگی سیاسی جامعه بشری جدانشدنی هستند. این فرایندها از ساختارهای اجتماعی از قبیل خویشاوندی، طبقه، منزلت، اقتدار، ارتباطات، نخبه‌گرایی، و بوروکراسی و نیز از سازه‌های سیاسی رسمی مانند: ناسیونالیسم، فئودالیسم، کاپیتالیسم، سوسیالیسم، دموکراسی، دیکتاتوری، امپریالیسم، استعمارگرایی، قبیله‌گرایی و نژادپرستی، تأثیر می‌پذیرند (Dikshit, 1994: 183). هر سیستم سیاسی با توجه به بافت اجتماعی ایجادکننده آن انتخاب می‌شود و برای جلوگیری از فروپاشی آن در تمام نظام‌های سیاسی از نظام‌های فئودالی تا دموکراسی‌های امروزی فعالیت‌های گوناگونی انجام می‌شود. این فعالیت‌ها را می‌توان همان فرایند ملت‌سازی نامید که اگر به درستی انجام شود منطقه عمل سیاسی مورد نظر روزنتال و کهن ایجاد می‌شود و پایدار می‌ماند.

نقش فضا در تحلیل فرایند سیاسی

یکی از موضوعات اساسی در تحلیل فرایندهای سیاسی آزمودن و تحلیل رفتار انسانها در فضا است. فضا به هیچ روی به پدیدارهای مرئی و مادی محدود نمی‌ماند، بلکه به میدان‌های نیرو و به جریان‌هایی تسری می‌یابد که تنها با دست یازیدن به نوعی تحلیل جغرافیایی می‌توان به ماهیت آن‌ها پی برد (Zaki, & Valigholizadeh, 2013: 25). قوانین رایج در چشم‌اندازها، انعکاس گسترده‌ای از ویژگی اصلی فرایندهای سیاسی است. رفتار انسان‌ها در فضا یا تأثیر انسان بر فضا که به خلق چشم‌انداز متفاوت و ایجاد خصوصیات متغیر در فضا می‌شود، در مجموع به شکل‌گیری و تغییر شکل مناطق سیاسی می‌انجامد (Dikshit, 1994: 183). در بررسی رابطه بین فرایند و ساخت‌های فضایی، ابعاد زمانی مختلف قابل تشخیص است. بین تغییر ساختار سیاسی، به عنوان فرایند مؤثر بر تغییر نیروهای اجتماعی با پیامدهای آن، یعنی تغییر چشم‌انداز، رابطه وجود دارد (Cohen & Rosenthal, 1971: 8) بنابراین بر اساس مقیاس زمانی در مدل روزنتال و کوهن، مکان زودتر از منطقه و منطقه زودتر از چشم‌انداز تغییر می‌کند (Veicy, 2015: 180,181). استفاده از فضا بعنوان یک محیط نامحدود به شکل‌گیری الگوی توزیع فرایندهای سیاسی و روابط این الگوها با مناطق مؤثر منحصر به فرد می‌انجامد که به لحاظ سیاسی این مناطق مؤثر می‌توانند با مناطق سیاسی یکی باشند یا از همدیگر متمایز باشند. هنگامی که مناطق مؤثر با مناطق سیاسی یکی هستند، تعامل فرایندهای سیاسی با چشم‌انداز بوجود می‌آید. استقرار دولت منطبق با منطقه سیاسی و منطقه سیاسی مؤثر، یکی از چالش‌های مهم حکومت مرکزی در بحث کارآمدی و مشروعیت می‌باشد (Dikshit, 1994: 183). در مجموع باید گفت هر مکانی از طریق فرایندهای گسترده‌ای از فعالیت‌های اجتماعی،

اقتصادی و سیاسی ساخته می‌شود (Jones & Others, 2004: 100). حکومت‌هایی موفق به تکمیل فرایند ملت‌سازی می‌شوند که این فرایندها را به طور کامل به سرانجام برسانند و بتوانند از فرایندهای سیاسی به درستی برای تشکیل یک ملت یکپارچه استفاده کنند.

روش تحقیق

در این تحقیق، فرایند ملت‌سازی عراق مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته است. پیشفرض ما این است که در نبود عناصر همگن فرهنگی و تاریخی و ناتوانی دولت‌های عراق در ملت‌سازی؛ ماندگاری این کشور، همچون تأسیس آن، منوط به خواست و شرایط خارجی است. بنابراین تنوع فرهنگی، قومی و مذهبی عراق، دولت‌های ناپایدار و رقابت‌های ژئوپولیتیک به عنوان متغیرهای مستقل که بر فرایند ملت‌سازی به عنوان متغیر وابسته اثر می‌گذارند مد نظر نویسندگان بوده و مورد بررسی قرار گرفته است. مبنای ارزیابی و تحلیل این مقاله نظریه روزنتال و کوهن است که در آن بر زمان، فضا و فرایند سیاسی تأکید شده است. برای ارزیابی این فرضیه، داده‌های مختلف از منابع کتابخانه‌ای معتبر گردآوری شده است و با استفاده از استدلال‌های قیاسی و استقرایی و بر اساس نظریه روزنتال و کوهن ارزیابی شده است.

یافته‌های تحقیق

عراق چگونه عراق شد؟

سرزمین عراق به دلیل خاک حاصلخیز و آب فراوان از قدیم به عنوان قطب جاذب جمعیت و سرزمین تمدن‌ساز مطرح بوده است (Nami, & Mohammadpour, 2008: 339). بابلی یا کلدانی از جمله گروه‌های مهاجر به این خطه بودند و دولت تشکیل دادند. این حکومت در سال ۵۳۹ پیش از میلاد به وسیله‌ی کورش هخامنشی از میان برداشته شد و در نتیجه حکومت ایرانیان تا پایان سلسله‌ی ساسانیان بر این سرزمین تداوم یافت. پس از پیروزی اعراب مسلمان بر آخرین پادشاه ساسانی، آنها این سرزمین را تصرف کردند (Tajfar, 2012: 118). در دوره‌ی امپراتوری‌های اسلامی، سرزمین کنونی عراق با نام سرزمین بین‌النهرین جزو خلافت اموی بود اما به علت درگیری امویان و عباسیان، این سرزمین بخش عمده‌ای از قرن اول اسلام را در اغتشاش و ناامنی سپری کرد. با ورود ترکان آسیای مرکزی به ایران، این سرزمین تا حدی از امپراتوری اسلامی جدا شد و با حمله‌ی مغول به ایران و سپس تصرف بغداد، به حکومت عباسیان بر این سرزمین پایان داده شد. بعد از آن سرزمین عراق حکومت‌های مختلفی از جمله

سلجوقیان، تیموریان و یک سری حکومت‌های محلی را تجربه کرد تا اینکه به صحنه‌ی درگیری و رقابت بین دو امپراتوری ایران صفوی و عثمانی تبدیل شد. در اواخر قرن نوزدهم همزمان با تشدید حرکات ناسیونالیستی در دنیا و با تأکید ترکان عثمانی بر هویت ترکی سرزمین‌های تحت حاکمیت خود، زمینه‌ی پیدایش ناسیونالیسم عربی فراهم گردید و با فروپاشی امپراتوری عثمانی و پایان جنگ جهانی اول، نخست تحت قیمومت بریتانیا و پس از زمان اندکی عراق کنونی شکل گرفت و استقلال یافت (Nami, & Mohammadpour, 2008: 226, 227).

فروپاشی امپراتوری عثمانی و ایجاد کشورهای جدید

متلاشی شدن امپراتوری عثمانی، پس از جنگ اول جهانی نوید دهنده‌ی سرآغاز عصر جدیدی در تحولات ژئوپلیتیک منطقه بود (Kuhestaninezhad, 2005: 8). چرا که اساساً از اواسط جنگ، سیاستمداران دول متفق، نظر به هرج و مرج حاکم بر امپراتوری عثمانی طی سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۸ پیش‌بینی کردند که عثمانی‌ها شکست خورند و خود را برای رویارویی با چنین وضعیتی آماده کرده بودند. به طوری که سلسله یادداشت‌های میان انگلیس، فرانسه و روسیه در سال ۱۹۱۶ که بعدها به عنوان موافقت‌نامه‌ی سایکس - پیکو^۱ از آن یاد شد، زمینه‌ی لازم را برای تقسیم امپراتوری عثمانی فراهم ساخته بود (Kuhestaninezhad, 2005: 45).

بنابراین بر اساس ماده‌ی ۲۲ میثاق جامعه‌ی ملل قرار بود یک نظام قیمومت تحت نظر قدرت‌های پیروز جنگ در سرزمین‌های اشغال‌شده‌ی عثمانی برقرار گردد. تا اینکه سرانجام در ۲۷ آوریل ۱۹۲۰ کنفرانس شورای عالی صلح متفقین در سان‌رمو تشکیل شد و نظام قیمومت بر خاورمیانه بدین شکل تصویب شد که عراق و فلسطین رسماً تحت نظر بریتانیا و سوریه و لبنان تحت نظر و قیمومت فرانسه قرار گرفتند (Ahmadi, 2005: 172).

تفسیرهای متناقضی درباره‌ی خاستگاه عراق به عنوان یک دولت - کشور وجود دارد تا جایی که یکی از جغرافیدان‌ها آنرا «تصنعی» می‌داند (Anderson & Stansfield 2005: 26-30). از یک سو، این نگرش وجود دارد که انگلیسی‌ها عراق را بعد از پایان قیمومیت خود در سال ۱۹۲۰ ایجاد کردند. براساس این نگرش، انگلیسی‌ها سلطنت هاشمی را در عراق ایجاد کرده و این کشور را به سوی استقلال سوق دادند. از سوی دیگر، این تلقی وجود دارد که «قیمومت» انگلیسی‌ها بر سرزمینی که عراق نامیده می‌شود به

خودی خود شکل نگرفته بود، بلکه این قیمومت بر واحدهای یکپارچه‌ی جغرافیایی که قرن‌ها پیش در درون امپراتوری عثمانی شکل گرفته بود اعمال شد. افزون بر این، جوامع کُرد و عرب روابط تجاری و اجتماعی گسترده‌ای با یکدیگر داشتند که یکپارچگی درونی بسیاری به عراق می‌بخشید (Gallaher et al, 2011: 107).



نقشه ۱- تقسیم امپراتوری عثمانی براساس موافقت‌نامه‌ی سایکس - پیکو^(۴)

مأخذ: [Google/ sykes-picot/ images](https://www.google.com/search?q=sykes-picot/images)

براساس تفسیر دیگری، قبل از ایجاد عراق به صورت یک دولت عربی؛ بغداد، بصره و موصل استان‌هایی از امپراتوری عثمانی به شمار می‌رفتند و هیچ تقاضایی از طرف مردم بومی برای ایجاد یک دولت عراقی نشده بود؛^(۵) پس فکر ایجاد عراق به صورت یک دولت مجزاً از ابتکارات بریتانیاست که به

اهمیت استراتژیک بین‌النهرین پی برده بود (Drysdale, & Blake, 2007: 247). با این حال یک قرن اغراق درباره‌ی دامنه‌ی نفوذ انگلیسی‌ها در عراق و ژئوپلیتیک انگلیسی - آمریکایی و نیز تصور وجود درگیری‌ها و مناقشات قومی اجتناب‌ناپذیر در عراق، نگرش تصنعی بودن را تقویت می‌کند (Gallaher et al, 2011: 107). عراق از زمان تأسیس، یک کشور تقسیم شده بوده است. گردها همواره خود را تحت ظلم و سلطه عرب‌ها دانسته‌اند و در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ جنگ‌هایی با عرب‌های عراق داشته‌اند، مشکل فرقه‌گرایی شیعه و سنی هم همیشه وجود داشته و بخشی از ویژگی‌های سیاسی کشورهای سوریه، عراق و بحرین بوده است (Ottaway and Kaysi, 2012: 3).

دولت - ملت‌سازی در عراق

برای عراق، دست‌یازی به تاریخ و القای وجدان و حافظه‌ی مشترک تاریخی، برای ملت‌سازی و ایجاد آرمان مشترک برای گروه‌های متفاوت مردمی ضرورتی انکارناپذیر است (Karimipour, 2000: 46). چرا که در عراق قبل از شکل‌گیری دولت، ملتی یکپارچه و منسجم در مدت زمان تاریخی طولانی شکل نگرفت که سازمانی سیاسی به نام دولت را برای اداره‌ی مطلوب‌تر امور خود تشکیل دهد. برعکس ابتدا دولت یا کشوری بر اساس اهداف و منافع قدرت‌های جهانی پس از جنگ جهانی اول تشکیل شد و سپس حکومت‌ها یا رژیم‌های سیاسی مختلف الگوهای دولت - ملت‌سازی را دنبال کردند (Asadi, 2012: 139, 140). به طوری که از سال ۱۹۵۸ با کودتای عبدالکریم قاسم و سپس در دوره‌ی عارف و بعث، رهبران جدیدی در عراق سر کار آمدند که در پی تکامل دولت - ملت‌سازی در عراق براساس الگوها و دیدگاه‌های خود و تعریفی خاص از آن بودند (Asadi, 2012: 13, 14). که در مجموع، روند دولت - ملت‌سازی بر مبنای الگوی دولت امپریال و سیاست سرکوب دوره‌ی بعث نتوانست به ایجاد انسجام و شکل‌دهی به دولت - ملتی یکپارچه ختم شود. از آنجا که این سیاست براساس ایدئولوژی پان‌عربیستی، محور قرار دادن گرایش عربی - سنی، نادیده‌انگاری عناصر سیاسی و قومی - فرقه‌ای شیعی و گُرد و تلاش برای تضعیف و حذف این عناصر با استفاده از ابزارهای قدرت دولت مرکزی قرار داشت، نه تنها موفقیتی کسب نکرد، بلکه به واکنش گروه‌های شیعی و گُرد انجامید و در نهایت، افزایش شکاف‌های سیاسی و تا حدی قومی - فرقه‌ای در این کشور را در پی داشت (Asadi, 2012: 156). اما در دوره‌ی جدید یا به عبارت دیگر، عراق جدید، هدایت و مدیریت روند دولت - ملت‌سازی را بازیگری خارجی

1. Imperial

(آمریکا) با مدیریت، اهداف و رویکردی متفاوت برعهده گرفته است. آمریکا با استفاده از نیروهای نظامی، به همراه مؤلفه‌های غیرنظامی بر پایه‌ی تکثرگرایی دموکراتیک و لیبرالی در حال انجام این امر است. در این روند ایجاد نهادهای سیاسی و نظامی - امنیتی جدید مدنظر است تا در نهایت به شکل‌گیری عراقی در راستای منافع و اهداف خاورمیانه‌ای آمریکا ختم شود (Asadi, 2012:15). بنابراین در مقابل تمرکزگرایی دوره‌ی بعث، یکی از ویژگی‌ها و ابعاد اصلی الگوی دولت - ملت‌سازی جدید در عراق، تمرکززدایی، منطقه‌گرایی یا فدرالیسم است (Asadi, 2012:157). بر این اساس، به طور کلی عدم طی شدن کامل و مستحکم فرایند دولت - ملت‌سازی، یکی از مهم‌ترین موانع در راه وحدت ملی و همبستگی اجتماعی در میان مردم عراق است که خود باعث پروراندن زمینه‌های بالقوه و بالفعل واگرایی در این کشور می‌شود (Ahmadi, 2005: 60).

رهبران عراق و ایجاد هویت ملی عراقی

در ابتدا جداسدن عراق از بقیه‌ی جهان عرب باعث شد که دولت تازه متولد شده در چشم ناسیونالیست‌های عرب نامشروع جلوه کند. قبول کردن تقسیم جهان عرب و شناسایی عراق به عنوان یک واحد مجزاً خیانت به آرمان‌های پان‌عربیست و همدستی با کار انجام‌شده‌ی امپریالیست محسوب می‌شد. به این علت، نه تنها عراق خود فاقد یک علت وجودی قابل قبول بود، بلکه بسیاری از رهبران اولیه‌اش از ایجاد یک هویت ملی عراقی ممانعت می‌کردند و به جای آن ترجیح می‌دادند که موارث عربی مورد تأیید قرار گیرد (Drysdale, & Blake, 2007: 248). اما اکنون رهبران معاصر عراق طی ۸ دهه‌ی گذشته درگیر تلاش‌های گسترده‌ای با هدف ایجاد یک هویت ملی عراقی و ایجاد شرایط لازم برای تحکیم مبانی سیاسی و توسعه‌ی اقتصادی - اجتماعی در کشور بوده‌اند. تحمیل ملک فیصل هاشمی بر عراق در سال ۱۹۲۱ توسط انگلیس نخستین تلاش برای ایجاد میهن‌پرستی دولتی در عراق بود. فیصل نگرانی خود را نسبت به قوام گرفتن یک هویت ملی به شرح زیر ابراز داشته بود:

« با کمال تأسف می‌گویم که در عراق هنوز عراقی وجود ندارد، بلکه توده‌هایی از انسان‌های فاقد حساسیت نسبت به ارزش‌های ملی گرد هم آمده‌اند که هیچ آرمان میهن پرستانه‌ای ندارند، بلکه خود را متناسب به سنت‌های مذهبی و هویت‌های قومی می‌کنند که هیچ‌گونه پیوند مشترک ملی را ایجاد نمی‌کند، ...» (Drysdale, & Blake, 2007: 74).

بعدها نیز تلاش‌های مختلف و متنوعی برای ایجاد یک هویت ملی واحد که همه‌ی عراقی‌ها را در بر گیرد، صورت دادند. از جمله برخی وحدت عربی و پان عربیسم را مبنای کوشش‌های خود قرار دادند (Nami, & Mohammadpour, 2008: 75) و برخی به نمادهای تمدن‌های متعدد بین‌النهرین برای ایجاد یک هویت ملی متمایز از دیگر ملت‌های منطقه متوسل شدند. برخی نیز آمیزه‌ای از این دو را در دوره‌های مختلف آزمودند (همان). حاکمان سنی عراق از افسران عثمانی و آل شریف گرفته تا بعثی‌ها، همه در حوزه قانونگذاری به صورت انحصاری عمل کردند و ارتشی ایجاد نمودند که قادر به کنترل اپوزیسیون شیعه باشد. نخبگان حاکم سنی اقدام به ایجاد انشعاب در رهبری شیعه، جذب شیخ‌های قبایل و کاهش قدرت روحانیون کردند و تسلط اقلیت سنی بر حکومت و پیش گرفتن الگوی دولت امپریال مبتنی بر ایدئولوژی پان‌عربیستی، بر واگرایی بین دو گروه افزود (Nakash, 2003: 18). به موازات برتری و گسترش پان‌عربیسم، گروه‌های عرب‌گرای سنی در ارتش، ادارات دولتی و بعدها حزب بعث به تدریج سایر گروه‌های قومی و مذهبی را از کار برکنار کردند. به طوری که دهه پس از ۱۹۵۸، گردها تنها ۲ درصد مقامات عالی‌رتبه را در اختیار داشتند و یهودیان به طور کلی از حکومت و بعدها از کشور رانده شدند. سهم شیعیان نیز در خلال سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۰ به ۶ درصد کاهش یافت (Wimmer, 2007: 88,89).

با کودتای عبدالکریم قاسم در سال ۱۹۵۸ و به قدرت رسیدن حزب بعث در سال ۱۹۶۸ و ایجاد رژیم جمهوری به جای رژیم پادشاهی در عراق ممانعت از حضور نخبگان شیعی و گُرد در عرصه قدرت شدت یافت. سیاست و الگوی دولت امپریال در دوره صدام به اوج خود رسید (Asadi, 2012: 148).

دولت عراق در قانون اساسی به عنوان «جمهوری دموکراتیک خلق مستقل» معرفی شده بود (Wimmer, 2007: 171) و با وجود ساختارها و بسترهای قانونی، در عرصه عمل، ساختار قدرت بسیار بسته‌تر بود و تنها چند تن از افراد رده‌های بالای حزب بعث قدرت را در اختیار داشتند. این افراد نیز اغلب از اعراب سنی بودند و گروه‌های دیگر مانند شیعیان و گُردها عملاً نقش چندانی در ساختار قدرت نداشتند. علاوه بر اقتدارگرایی، رژیم بعث تا حد زیادی وجهه قبیله‌گرای داشت و سران حکومت اغلب از قبایل و مناطقی خاص مانند تکریت بودند (Asadi, 2012: 149). رژیم بعث بر اساس الگوی دولت امپریال از ابزارها و شیوه‌هایی مختلف استفاده کرد (ویلی، ۱۳۷۳: ۸۸). اخراج از شیوه‌های اصلی سیاست دولت بعث بود (Babakhan, 2002: 189) از نظر قومی، اخراج شدگان هم عرب و هم از گُردهای فیلی و هر دو متعلق به جامعه شیعیان بودند (Babakhan, 2002: 192). سیاست ترحیل و تعریب یا کوچ اجباری و عربی

کردن از دیگر شیوه‌های متداول رژیم بعث به منظور تضعیف مخالفان بود که در این خصوص می‌توان به انتقال و جایگزین کردن اعراب بجای کردها در سال ۱۹۷۱م در شهرهای کرکوک، خانقین، موصل، زمار، شیخان و ... اشاره کرد که طی آن تعداد ۵۰ هزار نفر از ایرانیانی که ۴۰ هزار نفر آن‌ها که اکثراً کردهای استان‌های کرمانشاه و ایلام بودند از عراق اخراج و در استان ایلام اسکان یافتند (Mohammadi, 2011: 230). سیاست سرکوب نیز در دهه ۱۹۹۰ بعد از بیرون راندن نیروهای عراقی از خاک کویت توسط نیروهای چند ملیتی به رهبری آمریکا شدت گرفت (Asadi, 2012: 153). صدام با اعزام نیرو ابتدا مردم شیعی در جنوب را سرکوب کرد و سپس با اعزام گارد ریاست جمهوری، نیروهای پیشمرگه را تا مرزهای کوهستانی ایران و ترکیه عقب راند و تا پایان آوریل حدود یک میلیون کرد از گرسنگی یا سرما در مرزها جان باختند (Anderson & Stansfield, 2005: 84-113) و نیز عملیات مشهور به انفال که صدام آن را از سپتامبر ۱۹۸۸ شروع کرد و با بمباران شیمیایی شهرها و روستاها باعث پناهنده شدن ۲۰۰ هزار کرد به ایران و ۶۰ هزار نفر نیز به ترکیه شد. همزمان، به منظور ایجاد ۳۰ کیلومتر مربع «منطقه امنیتی» غیر مسکونی در امتداد مرز ایران و ترکیه، به تخلیه ساکنان مناطق خودمختار دست زد و آن‌ها را به مناطق داخلی عراق انتقال داد (Mola Omar Eisa, 2001: 86). از اینرو شیعیان و کردها اقدامات مبارزاتی خود را توسعه دادند و اینگونه سیاست‌ها سبب بسیج آن‌ها در قالب نیروهای معارض در مقابل رژیم بعث تا زمان فروپاشی شد (Asadi, 2012: 156).

روند فوق بیانگر تشدید محدودیت‌ها بر گروه‌های شیعی و کرد از ۱۹۳۲ تا ۲۰۰۳ و افزایش تأکید بر ایدئولوژی پان‌عربیستی به عنوان محور سیاست بعث در عراق است (Asadi, 2012: 148). در دوره جدید ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶، کنش‌های سیاسی به جای مذهب و ایدئولوژی مبتنی بر هویت بود و گروه‌های شیعه و کرد می‌توانستند صدای واحدی از میان جوامع خود داشته باشند و وظیفه کلیدی دولت شیعه عراق این بود که مطمئن باشد شیعیان قدرت و کنترل سیاسی را در اختیار دارند (Haddad, 2016). با وجود تلاش‌های صورت گرفته برای ایجاد پیوند اجتماعی محکم میان مردم ساکنین کشور، هنوز هم عده‌ای بر این باورند که از مردمی تحت عنوان ملت عراق نمی‌توان سخن گفت: از کشوری تحت عنوان کشور عراق می‌توان سخن به میان آورد، اما از مردمی به نام ملت عراق هنوز نمی‌توان سخن گفت. مرزهای امروز عراق، مردمانی شدیداً مختلط را در بر گرفته که هنوز به صورت یک جامعه سیاسی واحد با درک هویتی مشترک، با هم تلفیق نیافته‌اند. از زمان شروع قیومیت بریتانیا بر عراق، کار همسان‌سازی و یکپارچه

کردن مردم به طور پیگیر ادامه یافته اما به هیچ وجه تمام نشده است (Marr, 2011: 25). دانیلوویچ معتقد است که ترجیح طرف‌های پیروز عراق (کردها و شیعه‌ها) بر فدرالیسم و وجود دولت ضعیف به جای دولت مرکزی قدرتمند به عنوان مکانیزمی در مقابل دولت قدیمی، باعث تضعیف کشور و دولت عراق شد (Danilovich, 2014: 88-89).

تجزیه و تحلیل

نظریه روزنتال و کوهن سه مؤلفه اصلی را شکل دهنده کشور یا منطقه عمل سیاسی می‌داند. زمان، فضا و فرایند سیاسی.

از مولفه‌های این نظریه نخستین عامل قابل توجه در شکل‌گیری عراق "زمان" است. در قیاس با بسیاری از کشورهای جهان، عراق کشوری جدید به حساب می‌آید که در یک نقطه عطف تاریخی (پایان جنگ جهانی اول) و تحت یک فرایند خاص (تقسیم غنایم توسط کشورهای پیروز) ایجاد شده است. نه‌سه‌سهرد^{۱(۶)} می‌نویسد عراق براساس برنامه‌ای به وجود آمد که در کنفرانس قاهره محورهای اساسی آن پایه‌ریزی شد و حکومتی را بنیان نهاد که در آن قدرت در اختیار اقلیت سنی مذهب عرب قرار گیرد (Asasard, 2002: 35). عراق در حالی تأسیس شد که با وجود پیشینه تمدنی، اما از دید نظریه کوهن، کنش سیاسی لازم، دل‌بستگی و تعلق مکانی و نیز درک سیاسی درستی از مکان و وابستگی ایدئولوژیک به مکان در آن شکل نگرفته بود. جنبش فراگیر ناسیونالیستی که خواهان تشکیل عراق مستقل باشد وجود نداشت و تعاملات درون منطقه ای بین سکونتگاه‌های شهری و روستایی آن‌زمان عراق به اندازه کافی برقرار نشده بود. به لحاظ سالها سلطه امپراتوری عثمانی عمده تعاملات با مرکز سیاسی امپراتوری عثمانی یعنی استانبول برقرار بود و شهرهای عراق پیوند سیاسی و اقتصادی کافی با همدیگر نداشتند. در نتیجه تعاملات اجتماعی بین مردم و گروه‌های قومی مذهبی کشور برقرار نشده بود. آشکار است که در این شرایط ایجاد ساختارهای سیاسی منطبق بر خواست ملی اکثریت در واقع ناممکن است، کما این که در عراق هم وجود نداشت.

مؤلفه دیگری که در نظریه روزنتال و کوهن وجود دارد بعد فضایی یا سرزمینی کشور است. از این لحاظ عراق ناخواسته یک کشور تقسیم شده است. از جنبه طبیعی عراق دست کم سه چشم‌انداز طبیعی متفاوت دارد. جلگه‌های پست و حاصلخیز جنوب، صحرای غربی و منطقه کوهستانی شمالی. این

دسته‌بندی طبیعی زمانی جالبتر و قابل توجه‌تر می‌شود که انطباق تقریبی تمایزهای انسانی بر این تفاوت‌ها درک شود. این وضعیت خود به خود مناطق محروم و برخوردار ایجاد می‌کند که در تلاقی با مناطق قومی - مذهبی می‌تواند احساس تبعیض و محرومیت را تشدید کند. سرزمین کنونی عراق چند هسته‌ی فرهنگی متمایز را در خود جای داده است که با کمی مسامحه می‌توان گفت بخش‌های جنوبی به شیعیان، بخش‌های غربی به اهل سنت و بخش‌های شمالی به کردها اختصاص دارد. این ویژگی‌ها به سادگی نشان می‌دهد که عراق یکپارچگی فضایی ندارد و از اینرو یکی دیگر از مؤلفه‌های نظریه کوهن یعنی سازماندهی درون سیستمی و ارتباط درونی در آن به سختی برقرار می‌شود. «یکی از قوی‌ترین ملاطها در شکل‌دهی به یک کشور ملی (همچنان که در اروپای قرن هجدهم و نوزدهم پیدا شد)، بدون شک ظهور یک زبان مشترک ملی است» (Horsman & Marshall, 1994: 11). در نبود ارتباط کافی درون سیستمی، پذیرش یک زبان مشترک ملی برای گروه‌های سیاسی فضایی مختلف یک کار دشوار و پرهزینه است. با آن که در دوره‌ی صدام و قبل از آن زبان عربی تنها زبان رسمی کشور انتخاب شده بود ولی هم‌اکنون این کشور با داشتن دو زبان رسمی عربی و کردی که خود به منزله‌ی پذیرش وجود دو هویت ملی در یک کشور است باعث تمایز و تفکیک هر چه بیشتر جمعیت ناهمگن قومی این کشور شده است. این در حالی است که مؤلفه‌ی نژاد و قومیت از عوامل درون‌زا و زیربنایی پیدایش یک کشور است که ساختار چند قومی عراق یک نقطه ضعف برای این کشور به حساب می‌آید. در عراق کنونی کردها از نژاد آریایی هستند و در طول تاریخ، آداب، سنن، فرهنگ و زبان خاص خود را حفظ کرده و خود را جدا از جمعیت عرب عراق نگه داشته‌اند. ترک‌ها، ترکمن‌ها و ایرانی‌ها نیز از دیگر گروه‌های فرهنگی تشکیل دهنده‌ی جامعه‌ی عراق هستند (Zovghi barani, 2011: 64,65). این ساختار ناهمگون دینی و مذهبی و قومی فرصت ایجاد انسجام ملی را از دولت می‌گیرد.

بعد سوم نظریه روزنتال و کوهن "فرایند سیاسی" است. منطقه عمل سیاسی زمانی شکل واقعی به خود می‌گیرد که قلمروخواهی، درک سیاسی از مکان و سازماندهی کارکردی فضا به درستی انجام شده باشد. بافت اجتماعی گوناگون عراق اقتضائات خود را بر رفتار سیاسی در محیط داخلی و سیاست خارجی این کشور تحمیل کرده و شکاف‌های متعددی را در حوزه‌های سیاست و اقتصاد ایجاد کرده‌است (Salinger & Loran, 1991: 22). اگر گفته شود عراق سرزمین کودتاست سخنی به‌گرافه نیست. دست کم تا پیش از روی کار آمدن صدام عراق بی‌ثباتی‌های سیاسی بسیاری به خود دیده است. در این

رفت و آمدهای سیاسی آنچه نادیده گرفته شده ایجاد یک هویت فراگیر عراقی بوده است. هویتی که همانند یک چتر همه اقوام و مذاهب و تنوعات این کشور را در بر بگیرد. چنانچه در بخش یافته‌ها نشان داده شد، هر سیاستمداری که آمده بر جنبه خاصی از هویت عراقی تکیه کرده است. یکی بر مذهب، یکی بر تاریخ و تمدن و یکی بر هویت عربی. آشکار است که اینگونه رفتار با مردمی که ذهنیتی از یک واحد سیاسی مستقل به نام عراق نداشته‌اند، بسیار تفرقه‌انداز خواهد بود. صدام و برخی رهبران حکومت‌های پیشین عراق با تبلیغ اندیشه‌ی سیاسی پان‌عربیستی و سنی تنها قسمتی از کشور را با خود همراه کرده بودند و بخش بزرگی از کشور از جمله فضای سرزمینی اعراب شیعه در جنوب و نیز فضای سرزمینی کردها در شمال بود را در بر نمی‌گرفت و این کار نه تنها باعث شکل‌گیری هویت ملی عراقی نشد بلکه عملاً به محدود کردن قلمرو مؤثر حکومت انجامید و این در حالی بود که این دو بخش از مناطق استراتژیک عراق به شمار رفته و دارای منابع عظیم نفتی نیز بودند. بنابراین بر اساس نظریه روزنتال و کوهن فرایند سیاسی عراق محصول نهایی تعامل محیط و انسان و سیاست نیست، اغلب نظام‌های سیاسی حاکم بر عراق نظام‌های سیاسی بسته بوده‌اند که نه تنها با بیرون از کشور تعاملات مثبتی نداشته‌اند بلکه در درون نیز همه گروه‌های قومی مذهبی عراق را در بر ننگرفته‌اند و نظامی تکامل نیافته به شمار می‌آیند.

روزنتال بر این باور است که کنش‌های یک منطقه سیاسی حاصل تماس فضایی با تصمیمات سیاسی است و آنچه منطقه عمل سیاسی را ایجاد می‌کند پذیرش خط و مشی سیاسی از طریق گروه‌های سیاسی است که پیامدهای سیاسی و اجتماعی دارد. زمانی که نیروهای سیاسی مخالف برای محدود کردن قدرت سیاسی مرکزی تلاش می‌کنند منطقه بی‌اثر یا خنثی ایجاد می‌شود. برخی جغرافیدانان دیگر چنین گستره‌هایی را "حفره دولت" نامگذاری کرده‌اند و عراق از جمله کشورهایی است که در طول تاریخ خود یا حفره‌های دولت را داشته است (مانند مناطق گردنشین) یا گروه‌های قومی و مذهبی به دنبال ایجاد آن بوده است. دوره درازمدت حکومت صدام پر از تلاش‌های صدام برای از بین بردن حفره‌های دولت است و اگر برخوردهای خشن با شیعیان یا کردها در این دولت رخ داده است بی‌شک به این دلیل بوده است. حاکمان عراق با تأکید بر اندیشه‌ی پان‌عربیستی و بی‌توجهی به حقوق سیاسی یک گروه جمعیتی بزرگ یعنی (کردها) در شمال کشور و در مقاطعی با یک اقلیت مذهبی بزرگ در جنوب کشور، عملاً زمینه تقویت گرایش‌گریز از مرکز این گروه قومی را فراهم آوردند. هم‌اکنون ناحیه‌گرایی سیاسی از سوی کردها دنبال می‌شود و به شدت وحدت ملی عراق را تهدید می‌کند و زمزمه‌های استقلال کردستان از راه

همه‌پرسی کردها مدتهاست که فضای سیاسی منطقه را در بر گرفته است. با سقوط نظام دیکتاتوری در عراق این اختلافات نه تنها مانعی اساسی در راه ایجاد وحدت و آرامش داخلی در کشور شده است بلکه موجب نفوذ و گسترش سیطره‌ی گروه‌های افراط‌گرای اسلامی بر فضای امنیتی کشور و انجام عملیات‌های انتحاری و بمب‌گذاری‌های مکرر روزانه در نقاط مختلف کشور شده است.

فرجام

با توجه به اینکه کشور عراق اساساً بر مبنای عوامل برون‌زا و روبنایی تأسیس شد و علت وجودی آن نیز چیزی جز تأمین منافع و خواست و اراده‌ی دو قدرت پیروز جنگ جهانی اول یعنی انگلیس و فرانسه نبود؛ حاکمان این کشور از زمان شکل‌گیری به دلیل عدم درک جامع و واقع‌بینانه نسبت به جغرافیای انسانی (قومی و مذهبی) و موقعیت حساس ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک کشور تا قبل از سقوط صدام نتوانستند به خلق یک اندیشه‌ی سیاسی فراگیر پردازند که در برگیرنده‌ی بافت انسانی نامتجانس این کشور باشد. می‌توان پذیرفت فرایند سیاسی درستی در عراق طرح و دنبال نشده است و بنابراین تشکیل کشور از عراق از دید نظریه روزنتال و کوهن هنوز به تکامل نرسیده و دچار کمبودهایی است. اگر بخواهد منطقه عمل سیاسی مطابق نظریه روزنتال و کوهن شکل بگیرد و جنبه‌های فضایی-سیاسی نقش انسان در شکل‌دهی کشور بروز و ظهور پیدا کند، باید در مرحله نخست اندیشه سیاسی فراگیری مبتنی بر ناسیونالیسم یا فدرالیسم شکل بگیرد که همه گروه‌های جمعیتی عراق را در بر گیرد. ایجاد ساختارهای سیاسی متناسب با مشارکت همگانی گروه‌های قومی و زبانی گام دیگری است که باید انجام شود. مطابق این نظریه ایجاد سلسله مراتب مدیریتی کارآمد و سازماندهی درون سیستمی به شکلی که زمینه کنش متقابل همه گروه‌های قومی-مذهبی با همدیگر فراهم شود گام کارگشای دیگر خواهد بود. چنانچه تحولات فعلی عراق و روند واگرایی و فعالیت نیروهای گریز از مرکز با همین وضعیت ادامه داشته باشد عراق از جانب تهدیدات امنیتی داخلی دچار گسست قومی-مذهبی خواهد شد و این کشور در مسیر تجزیه پیش خواهد رفت.

یادداشت‌ها

1. Dikshit, R. D., 1995, 172.
2. A crescent - shaped region comprising Palestine, Lebanon, Jordan, Syria and Iraq is called to «Fertile Crescent». P: 21.
3. See: http://upload.wikimedia.org/wikipedia/commons/6/66/Territorial_changes_of_the_Ottoman_Empire_1912.jpg

4. See: [http:// www. confluences- mediterranee. com/ IMG/ jpg/ Accords _Sykes - Picot.jpg](http://www.confluences-mediterranee.com/IMG/jpg/Accords_Sykes-Picot.jpg)
5. For More Information see: Don Peretz, *The Middle East Today*, 3rd ed., (New York: Holt, Rinehart & Winston 1978): 406
6. Farid Asasard: He was an Iraqi Kurdish writer, head of the Center for Strategic Research and member of the Patriotic Union of Iraqi Kurdistan.
7. For More Information see: Edmund Ghareeb, *The Kurdish Question in Iraq*, (Syracuse: Syracuse University Press, 1981)

کتابنامه

1. Ahmadi, K. (2005). *Iraq after the fall of Baghdad*, First Edition, Tehran: Research Institute of Strategic Studies. (In Persian).
2. Anderson, B. (1991). *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism* (London: Verso)
3. Anderson, L & Stansfield, G. (2005). *The Future of Iraq: Dictatorship, Democracy, or Division?* Palgrave Macmillantm.
4. Asadi, A.A. (2012). *The Process of Nation-State-Building in New Iraq and National Security of Islamic Republic of Iran*, First Edition, Tehran: Andishe Sazan-e-Noor Institute. (In Persian).
5. Asasard, F. (2002). *The State Thought Foundation in Political Geography*, Sulaymaniyah: Maktabe Bir & Hoshiyare Publications. (In Kurdish).
6. Babakhan, A. (2002). "The Portion of Shi'is during the Iran – Iraq War: Causes and Consequence", in *Ayatollahs', Sufis and Ideologies*, by Falleh Abdul-Jaber, Saqibooks.
7. Blacksell, M. (2010). *Political Geography*, (Translated by M.R. Hafeznia, A. Abdi, H. Rabiee & A. Ahmadi.). First Edition, Tehran: Entekhab. (In Persian).
8. Cohen, S.B. & Rosenthal, L.D. (1971). *A Geographical Model for Political Systems Analysis*, *Geographical Review*, 61(1), pp5-31.
9. Danilovich, Alex. (2014). *Iraqi Federalism and the Kurds: Learning to Live Together*, Abingdon: Routledge.
10. Dikshit, R. D. (1995). *Political geography*; 2nd ed., New Delhi: Tata McGraw-Hill Publishing Company limited.
11. Drysdale, A. & Blake, G.H. (2007). *The Middle East and North Africa: A political geography*, (Translated by D. Mirheydar). Fifth Edition, Tehran: Ministry of Foreign Affairs. (In Persian).
12. Gallaher, C. T.D, Carl. Gilmartin, M. Montez, A. Sherlo, P. (2011). *Key concepts in political geography, Concepts (Important) Fundamental in Political Geography*, (Translated by M. Nami & A. Mohammadpour), First Edition, Tehran: Zeytun Sabz Publications. (In Persian).
13. Haddad, F. (2016). 'Shia-Centric State Building and Sunni Rejection in Post-2003 Iraq', Carnegie Endowment for International Peace, 7 January, <http://carnegieendowment.org/2016/01/07/shia-centric-state-building-and-sunni-rejection-in-post-2003-iraq-pub-62408> (accessed 25 June 2018).

14. Hafeznia, M.R. (2002). *Political Geography of Iran*, First Edition, Tehran: SAMT Publications. (In Persian).
15. Haji-yousefi, A. Soltani nejad, A. (2007). *Political Order in new Iraq*, Second Edition, Tehran: Ministry of Foreign Affairs, publishing & Printing Institute. (In Persian).
16. Hartshorne, R. (1950). *The Functional approach in Political geography*, Annals of the Association of American Geographers.
17. Horsman, M. and Marshall, A. (1994); *After the Nation State*, London: Harper Collins.
18. Karimipour, Y. (2000). *Introduction to Iran and Neighbours (Tension and Threat Sources)*, First Edition, Tehran: Jihad Daneshgahi Publications. (In Persian).
19. Kavianirad, M. (2010). *Regionalism in Iran from the viewpoint of Political Geography*, First Edition, Tehran: Research Institute of Strategic Studies. (In Persian).
20. Kuhestaninezhad, M. (2005). *Deals and Challenges of Iran - Iraq in the first Half of the 20th Century*, First Edition, Tehran: Ministry of Foreign Affairs, publishing & Printing Institute. (In Persian).
21. Marr, Ph. (2011). *The Modern History of Iraq*, (Translated by M. Abbaspour), First Edition, Mashhad: Astan Quds Razavi Publications. [In Persian].
22. Mirheydar, D. (2002 Ninth Editions), *The Foundation of Political Geography*. Tehran: SAMT Publications. (In Persian).
23. Mohammadi (Kalhor), A. (2011). *A Reviwe on Kurd's Political History Including a historical background of the Kurds in Qum*, Third Edition, Tehran: Perseman Publications. (In Persian).
24. Mojtahedzadeh, P. (2002), *Political Geography and Geopolitics*, First Edition, Tehran: SAMT Publications. (In Persian).
25. Mola Omar Eisa, S. (2001). *Global Powers and Crisis escalation in Iraqi Kurdistan*, First Edition, Tehran: Tavakoli Publications. (In Persian).
26. Muir, R. (2000). *Political geography: A new introduction*. (Translated by D. Mirheydar & Y. Safavi.), First Edition, Tehran: Geographic Organization of the Armed Forces. (In Persian)
27. Nakash, Y. (1994) *The Shiis of Iraq*, Princeton, N. J.: Princeton University Press.
28. Nakash, Y. (2003). The Shiites and the Future of Iraq, *Foreign Affairs*, 82(4), July/August, p. 18.
29. Nami, M. & Mohammadpour, A. (2008). *The Geography of the Iraq with the Emphasis on Geopolitical Issues*, First Edition, Tehran: Armed Forces Geographical Organization. (In Persian).
30. Rabiee, H. (2004). The criteria for the legitimacy of religious rule with the emphasis on spatial differences. Case study: Tehran. Master's Degree in Political Geography. Tarbiat Moddares University, Tehran. (In Persian).

31. Salinger, P. Loran, E. (1991). *Secret Dossier, the hidden agenda Behind the Gulf War*. (Translated by S. Ahmadzadeh,). Second Edition, Tehran: Ettelaat Publications. (In Persian).
32. Tajfar, R. (2012). *The Military Geography of neighboring countries*, First Edition, Tehran: Epaulet University of Imam Ali Publications. (In Persian).
33. Taylor, Peter. J & Flint, Colin. (2000). - *Political Geography*- London. Pearson Education Limited.
34. Veicy, H. (2015). *Concepts and Theories of Political Geography*, First Edition, Tehran: SAMT Publications. (In Persian).
35. Weber, Eugen. (1976); *Peasants into Frenchmen: The Modernization of Rural France* (Stanford, Calif.: Stanford University Press).
36. Wimmer, A. (2007). Democracy and ethnic - religious conflict in Iraq (Translated by S.K. Sarvarian,.) In "*Political Order in new Iraq*", (2007). By: Haji-yousefi, A. Soltani nejad, A. Second Edition, Tehran: Ministry Of Foreign Affairs, publishing & Printing Institute. (In Persian).
37. Zaki, Y. & Valigholizadeh, A. (2013). *Spatial Scales in Political Geography (Concepts & Theories)*, First Edition, Tehran: University of Tehran Publications. (In Persian).
38. Zaree, B. (2012). *Theoretical Foundations of Political Geography with Emphasis on Islam and Iran*, First Edition, Tehran: University of Tehran Publications. (In Persian).
39. Zovghi barani, K. (2011). *New Geopolitics of Iraq & its Impact on the security of Iran*, First Edition, Tehran: University of Imam Hussein, the Faculty and Institute of Prophet Azam, Centre for Military Geography and Remote Sensing. ([In Persian]).